

# سی غزل سیاسی

## برای شهیدان وطن (وطنیه)

امروز درد استخوان سوز وطن را، با قلب بریان، دیده‌ی تر می‌نویسم  
پنهان ز چشم شحنگان... نه! آشکارا! از عشق سوزانم به کشور می‌نویسم  
از تخت جمشید و چغازنبیل و ایلام، از توس و شوش و شوشتر، تبریز و بسطام  
از خون پاک آن همه سرباز گمنام، از مرزداران دلاور می‌نویسم  
از رستم و زال زر و از زابلستان، از آرش و از کاوه، از بلخ و بدخشان  
از داریوش و کورش و جیرفت و انشان، زین خطه‌ی فرهنگ‌پرور می‌نویسم  
صد قرن تاریخ غرورانگیز ایران، زرتشت و مانی، پهلوانان و دلیران  
از رستم دستان و از سام نریمان، گیو و سیاوش، توس و نوذر می‌نویسم  
از ابن‌سینا و ابوریحان و صدرا، از رودکی‌ها، بیهقی‌ها، مولوی‌ها  
فردوسی و سعدی و خیامی و نیما، وز حافظ رند قلندر می‌نویسم  
صد قرن تاریخ وطن افسوس، افسوس، هر قرن از سویی قرین رنج و کابوس  
درد دلم را از افول فرّ و ناموس، هر قرن بعد از قرن دیگر می‌نویسم  
از حمله‌ی اعراب و تاراج مداین، از غارت چنگیز و تیمور خاین  
از قتل عام بیهق و ترشیز و قاین، از جنگ دارا و سکندر می‌نویسم  
یادآورم هر دم شهیدان وطن را، جان بر کفان گشته‌ی خونین کفن را  
مختاری و پوینده، یاران کهن را، و ز دشنه‌ی در قلب فروهر می‌نویسم  
درد وطن دارم «امین» ای داد! ای داد! از دست مستی بی‌وطن، فریاد! فریاد!  
ریزی اگر خون مرا جلا! جلا! از دشنه و چاقو و نشتر می‌نویسم